



واکاوی مسائل مرگ و زندگی در نهج البلاغه بر اساس نظریهٔ تقابل‌های دوگانه در ساختارگرایی

مهدی‌رضا کمالی بانیانی^۱، حسین آریان^{۲*} و مهرداد اکبری گندمانی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۱۴

چکیده

تقابل‌های دوگانه در هر متنی قابل رؤیت می‌باشد و همواره بین سلسله‌مراتب مرکز یک متن و حاشیهٔ آن، این تقابل برقرار است. به عبارتی در برخی از متون، یک عنصر با بار مثبت یا منفی در مرکز قرار می‌گیرد (مثلاً خوبی و راستی) و تقابل‌های متناسب آن (مثلاً بدی و دروغ) در حاشیه. حال این بررسی می‌تواند در دو سطح روستاخی و ژرف‌ساختی (مشمول بر نگاه هستی‌شناسی و پدیدارشناسی) صورت گیرد. مسئلهٔ مرگ نیز از جمله مباحثی است که تقابلی آشکار با حیات داشته و در نهج‌البلاغه نیز جلوه‌های گوناگونی را به خود اختصاص داده است. در این مقاله پس از سخن مختصری در باب ساختارگرایی، تقابل‌های دوگانه و مسئلهٔ مرگ، به تحلیل و تبیین دیدگاه‌های فوق‌الذکر در باب مسئلهٔ مرگ در نهج‌البلاغه پرداخته شد. با واکاوی صورت گرفته بر بیانات امام علی(ع) و با سنجیدن آن با شاخه‌ها و شاخه‌های تقابل‌های دوگانه در ساختارگرایی، مشاهده شد که هر چند مسئلهٔ مرگ با حیات در سطح روستاخی، تقابل و تضادی چشمگیر دارد، اما در ژرف‌ساخت، از دید پدیدارشناسی به نوعی، بار ارزشی مثبت یافته (درحالی‌که مرگ اساساً دارای بار منفی است) و از دید هستی‌شناسی نیز تمایزی مابین مرگ و زندگی دیده نمی‌شود. روش تحقیق به صورت کتابخانه‌ای بوده و پس از مطالعهٔ کافی در باب نظریهٔ تقابل‌های دوگانه و شناخت ویژگی‌های آن، به تجزیه و تحلیل دیدگاه‌های امام علی(ع) در باب مرگ و زندگی بر اساس نظریهٔ مورد نظر پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: تقابل‌های دوگانه، نگاه پدیدارشناسی، نگاه هستی‌شناسی، نهج‌البلاغه.

۱. دانش‌آموخته دکتری تخصصی، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، اراک

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زنجان، زنجان

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک

۱. مقدمه

اصطلاح تقابل‌های دوگانه از اصطلاح انگلیسی Binary Opposition گرفته شده است. Binary در زبان انگلیسی نشانه دوگانه بودن است و به ستارگانی که در کنار یکدیگر قرار دارند Binary Star گفته می‌شود. «این اصطلاح یکی از مفاهیم کلیدی در حیطه نظریات زبان‌شناسی به حساب می‌آید. اولین بار نیکلای ترویتسکوی (۱۹۳۸-۱۸۹۰) از این اصطلاح نام برد» (احمدی، ۱۳۷۱: ۳۹۸). فردینان دوسوسور، زبان‌شناس سوئیسی (۱۹۱۳-۱۸۵۷) در نظریات خود در مورد زبان گفتار، دال و مدلول و محور هم‌نشینی و جان‌نشینی اصطلاح استفاده کرده است. وی زبان را نظام تفاوت‌ها می‌داند که تقابل اجزاء و نشانه‌ها باعث شکل‌گیری آن می‌شود. به نظر وی زبان از مجموعه‌ای از نشانه‌ها تشکیل شده است و زبان از مجموعه‌ای از نشانه‌ها تشکیل شده است که وقتی نشانه‌ای در تقابل با نشانه‌های دیگری قرار می‌گیرد، معنا پیدا می‌کند (ر.ک. میرباقری فرد و نجفی، ۱۳۸۸: ۱۳۹). رولان بارت (۱۹۸۰-۱۹۱۵) بر این باور است که اساس نشانه‌شناسی بر پایه تقابل‌های دوگانه استوار می‌باشد (نبی‌لو، ۱۳۹۲: ۷۱). یکی از مفاهیم بنیادین ساختارگرایی و پساساختارگرایی (ساختارشناسی) است. «رومن یاکوبسن (۱۹۸۳-۱۸۹۵) با تأثیرپذیری از نظریات تربیتسکوی و دوسوسور تقابل‌های دوگانه را در ذات زبان نهفته می‌داند و معتقد بود که کودک در وهله اول این تقابل‌ها را یاد می‌گیرد» (میرباقری فرد و جونتانی، ۱۳۸۹: ۳۵). اشتهروس با تأثیرپذیری از یاکوبسن، تقابل‌های دوگانه را مهمترین کارکرد ذهن جمعی بشر می‌داند. برتنس در این باره می‌آورد: «به نظر وی نیاکان و اجداد اساطیری ما چون از دانش کافی برخوردار نبودند، برای درک و شناخت جهان پیرامون خود است که به خلق تقابل‌های دوگانه می‌زند. از این ساختار تفکر انسان بر روی تقابل‌های دوگانه‌ای مثل خوب/ بد، مقدس / غیرمقدس و ... بنا شده است» (برتنس، ۱۳۸۴: ۷۷). اشتهروس می‌گوید: «همان‌طور که زبان بر اساس تقابل‌های دوگانه صامت و مصوت ساخته شده است، اساطیر هم بر مبنای تقابل دوگانه بنا شده‌اند» (اسحاقیان، ۱۳۸۴: ۱۵). به نظر دریدا زیربنای تفکر غرب بر اساس محور تقابل‌های دوگانه می‌چرخند: بدی در برابر حقیقت، نوشتار در برابر گفتار، طبیعت در برابر فرهنگ و ... قرار دارند که همیشه یکی بر دیگری برتری داشته است. به نظر وی در اساس هر متنی این تقابل‌های دوگانه وجود دارند و بین سلسله‌مراتب مرکز یک متن و حاشیه آن، این تقابل برقرار است.

۱-۱. بیان مسئله

مرگ و اندیشیدن به آن از ابتدای تاریخ، نوع بشر را درگیر خود ساخته است. به طوری که می‌توان با تأملی ساده جلوه‌های آن را در تاریخ شرق و غرب ملاحظه کرد. برای مثال اثر ایلپاد هومر به گفته محققان اصلی‌ترین و مهم‌ترین اثری است که مرگ زیبا و قهرمانانه را در غرب تبلیغ کرده است. آثار تراژدی غرب نیز بر اساس همین موضوع یعنی ستایش مرگ شکل گرفته است. این نوع نگرش همچنین در فلسفه و عرفان غرب جایگاه خاصی به خود اختصاص داده است. برای نمونه می‌توان به فلسفه سقراط اشاره کرد که بعدها توسط شاگردانش ادامه یافت. بعدها افرادی مثل اسپینوزا با عقایدی دیگرگونه و جدید به مواجهه با

این مسئله پرداختن آنها معتقد بودند که بیش از مرگ باید به زندگی اندیشید و زندگی و امور زنده را بیشتر از مرگ و نیستی مورد توجه قرار داد. در شرق نیز از دیرباز مرگ‌اندیشی، قسمت عمده‌ای از زندگی مردم را به خود اختصاص داده است. برای مثال می‌توان از اهرام ده هزار ساله مصر نام برد که مردم مصر آنها را به منظور نگهداری از اجساد مردگان ساخته بودند و همین امر نشان‌دهنده شدت مرگ‌اندیشی در جامعه آن روز مصر می‌باشد. در هند نیز می‌توان به بودا اشاره کرد که برای رهایی از کشمکش‌های زندگی و دردها و رنج‌های غیرقابل‌انکار آن نیروانا را به پیروانش نوید می‌دهد. به هر حال مسأله مرگ از ابتدا مهم‌ترین مسأله زندگی انسان به‌شمار می‌آمده است و در طول تاریخ، تفکرات مختلفی برای مواجهه با این امر قطعی و حتمی به وجود آمده و خواهد آمد. گرچه به‌طور کلی در فلسفه یا مذهب و همچنین در باور مردم، زندگی به عنوان یک امر خوشایند و مرگ پدیده‌ای شوم و ناخوشایند تلقی می‌شود، اما «طرز تلقی از این مسأله از شخصی به شخص دیگر و از گروهی به گروه دیگر متفاوت است و به ارزیابی آنها از زیستن بستگی دارد» (صنعتی، ۱۳۸۸: ۴۵). به‌طور کلی، می‌توان گفت در دوره‌های مختلف، دیدگاه‌ها و واکنش‌ها در پیوند با مرگ، متفاوت و گاه متضاد بوده است. تمایز این دیدگاه‌ها می‌تواند ناشی از نوع نگرش و زاویه دید شخص نسبت به مسأله مرگ و تقابل آن با حیات باشد. در نهج‌البلاغه علاوه بر دیدگاه عرفی و رایج، می‌توان مواردی را مشاهده کرد که امام علی نگرشی متمایز و حتی متضاد نسبت به مرگ دارند. شیرین‌تر بودن مرگ برای آن حضرت نسبت به زندگی، آمیخته بودن مرگ و زندگی در یکدیگر از دید ایشان و ... از جمله عوامل خلق این فرضیه در ذهن نویسندگان بوده است. مهم‌ترین هدف این مقاله، پاسخگویی به سؤالات زیر می‌باشند:

۱. آیا به تناسب نظریه تقابل‌های دوگانه در ساختارگرایی، آیا نگرش‌های سنت‌شکنی را می‌توان در بیانات مولای متقیان مشاهده کرد؟

۲. در صورت وجود نگاه جدیدی نسبت به مسأله مرگ در نهج‌البلاغه، تقابل‌های مذکور چه شاخه‌ها و شاخصه‌هایی را به خود اختصاص داده‌اند؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

در باب نهج‌البلاغه تاکنون تحقیقات و پژوهش‌های متفاوتی صورت گرفته است. از جمله آثاری که به مسأله مرگ در بیانات مولای متقیان پرداخته، می‌توان به مقاله مرگ آگاهی و معناداری زندگی از دید نهج‌البلاغه اثر مشترک اسحاق طاهری سرشنیزی و مریم‌السادات موسوی (چاپ شده در نشریه انسان پژوهی دینی، سال ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۱، شماره ۲۷) و مقاله مقایسه مرگ‌اندیشی در نهج‌البلاغه و مینوی خرد و بهره‌های تربیتی آن اثر حمیدرضا بهروان اشاره کرد. درباره نظریه فوق‌الذکر (تقابل‌های دوگانه) نیز باید گفت که این مبحث از جمله مباحث مهم و اساسی در ادبیات فارسی امروزه می‌باشد که می‌توان ردپایی از آن را در مقالاتی چون رد بر فراز تقابل‌های دوگانه در اندیشه ژاک دریدا اثر مهدی خبازی کناری (فصلنامه فلسفی شناخت علمی-پژوهشی) بهار و تابستان ۱۳۸۹ شماره صفحات ۸۲-۴۱، تقابل‌های دوگانه در شعر احمدرضا احمدی، اثر مشترک یحیی طالبیان، محمدرضا صرفی، عنایت‌الله شریف‌پور، فاطمه کاسی

(پژوهشنامه زبان و ادب فارسی دانشگاه اصفهان (گوهر گویا)، سال سوم، شماره چهارم، پیاپی ۱۲، زمستان ۱۳۸۸، ۳۴-۲۱)، *تقابل‌های دوگانه در داستان‌های عامه*، اثر مریم شریف‌نسب (فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، سال سوم، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۴) مشاهده کرد؛ اما تاکنون اثری، به‌طور مجزا، مسئله مرگ و تقابل آن با زندگی را از دید نظریه تقابل‌های دوگانه در ساختارگرایی مورد تحقیق و بررسی قرار نداده است. از آنجا که در بیانات امام علی(ع) می‌توان ویژگی‌های متفاوتی از مسئله مرگ را مشاهده کرد، لذا می‌توان سنجش به‌سزایی را مابین ویژگی‌های مرتبطه با شاخه‌ها و شاخه‌های نظریه موردنظر مشاهده کرد.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

تقابل‌های معنایی از عناصر برجسته معناشناختی^۱ ساختار باوران است که به بررسی تثبیت قطب‌های دوگانه در آثار ادبی می‌پردازد. اما فراروی از تقابل‌های دوگانه برخورد متفاوتی با زبان در حوزه تقابل‌های معنایی است. بدین معنا که گاه در درون شبکه گسترده و نظام‌مند تقابلی با مفاهیمی روبه‌رو می‌شویم که به دلیل فراروی از حوزه‌ها و زمینه‌های تقابل‌ساز و طرح افق‌های جدید^۲ کلامی و معرفت‌شناختی رویکردی ساختارشنکانه نسبت به تقابل‌های دوگانه دارند. با توجه به این که در نهج‌البلاغه دیدگاه‌های متفاوتی را نسبت به مسئله مرگ در تقابل با زندگی می‌توان مشاهده کرد و از سوی دیگر از آنجا که در دیدگاه‌های عرفانی، تناقض و تقابل نقش بسیار برجسته‌ای دارند، نویسندگان این مقاله در پی اثبات این فرضیه هستند که امام علی(ع) با دیدگاه شهودی و عرفانی خود، دیدگاهی دیگرگون به این مبحث داشته‌اند و در پاره‌ای از موارد نگاهی خلاف عموم مردم و خلاف بار ارزشی مرسوم و معهود به این قضیه داشته‌اند.

۲. بحث

تقابل‌های دوگانه، زوج‌هایی هستند که شامل دو قطب متضاد یا متقابل‌ها می‌شوند. در این تقابل‌ها، همواره یکی از قطب‌ها دارای بار ارزش مثبت و دیگری دارای بار ارزش منفی است. به این ترتیب در تقابل دوگانه با نوعی قطب‌شدگی روبه‌رو هستیم (برسler، ۱۳۸۶: ۴۷). قطبی‌شدن به این معناست که در هر زوج، ما با دو بار ارزشی متفاوت روبه‌رو هستیم. در *دانش‌نامه نظریه ادبی* آمده: «در یک تقابل دوگانی، دو قطب در چارچوب یک تضاد قطبی، مانند بار مثبت و منفی جریان الکتریکی به هم وابسته‌اند» (مکاریک، ۱۳۸۳: ۶۴). این‌گونه تقابل‌های دوگانه را همواره می‌توان در زندگی روزمره بشری، نظام اندیشگانی، زبان متداول و معمول و زبان جاری هستند. *جونقانی* در مقاله خود به نقل از *philosophy in the* می‌آورد: «در حقیقت نظام شناختی بشر متأثر از این قبیل مقولات است» (جونقانی، ۱۳۹۳: ۳۰)؛ اما در هر تقابل دو موضوع اساسی وجود دارد که قبل از ورود به مبحث اصلی بهتر است که خواننده با آنان آشنا شود. یکی از

1. semantic elements

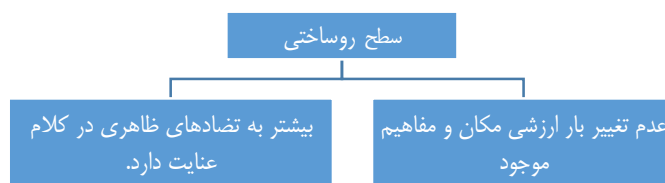
2. new horizon

این موارد بار ارزشی است. بار ارزشی آن است که یکی از قطب‌ها در هر تقابلی دارای بار ارزشی مثبت بوده و دیگری دارای بار ارزشی منفی است. این مضمون به معنای آن است که در هر تقابل یک بار ارزشی مثبت و یک بار ارزشی منفی وجود دارد. به عنوان نمونه می‌توان به بالاترین بودن مرتبه روح انسان نسبت به جسم وی در اعتقادات دینی اشاره کرد. در نهج البلاغه نیز این تقابل را می‌توان به وفور مشاهده کرد. در نگاه مرسوم و رایج، مرگ به عنوان قطبی منفی در نظر گرفته می‌شود که سرانجام دهنده قطب مثبت (زندگی) به‌شمار می‌آید. اما مورد دوم وجود شبکه‌های همتراز است. شبکه‌های همتراز نیز عبارتند از آن که وقتی مجموعه‌ای از تقابل‌های دوگانی در کنار همدیگر قرار می‌گیرند، قطب‌های هم‌نام، شبکه‌ای همتراز می‌سازند که همه اعضای آن بار ارزشی یکسانی دارند. از این رو لزومات قطب‌های منفی دارای بار منفی و شاخه‌های قطب‌های مثبت، دارای بار مثبت هستند. در زیر به‌طور مفصل به آنها پرداخته شده است. قابل ذکر است که ترجمه‌های عبارات موردنظر، برگرفته از ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی (۱۳۶۸)، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی) می‌باشد.

۲-۱. سطح روساختی

رابرت اسکولز می‌گوید: «روای یا در پی انتقال تصویری از یک بافت خاص یا در صدد ایجاد واکنش خاص در مخاطب می‌باشد» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۳۵). اگر در ساختار بیانات امام علی (ع) در نهج البلاغه به دقت نگریسته شود، مشاهده می‌شود که ایشان در اکثر موارد، وقتی می‌خواسته مضامین و مفاهیمی را به خواننده منتقل کند، یا بافت عرفانی و اخلاقی موردنظر خود را به خواننده بشناساند و به ایجاد واکنش دلخواه در مخاطب و ترغیب وی به آن بافت خاص بپردازد، از تقابل‌های دوگانه استفاده کرده است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت ساختار این بیانات در یک زندان دو قطبی قرار دارد و ناخودآگاه بر حول دو محور می‌چرخد. روساخت این سخنان را مفاهیم متعددی تشکیل می‌دهند. امام در بیاناتشان با ایجاد تعارض بین قطب‌های دوگانه در پی اشاعه اصول انسانی، اخلاقی و ... می‌باشد. در این عبارات تقابل قطب‌های دوگانه مهم‌ترین محور شعر می‌باشد. با توجه به تقسیم‌بندی کلود برمون می‌توان گفت که در نهج البلاغه یک قطب در حکم کنش‌گر و قطب دیگر در حکم کنش‌پذیر می‌باشد. لذا در این عبارات، کنش‌گر، امری مثبت و اخلاق‌مدار است. کنش‌پذیر امری غیرمثبت است که صفات اخلاقی وی در تعارض با امر کنش‌گر قرار می‌گیرد؛ اما در اکثر موارد بعد از توصیف تعارض بین کنش‌گر و کنش‌پذیر نتیجه حکمی، اخلاقی و عرفانی خود را بیان کرده، اندیشه را بهتر معرفی می‌کند. این نوع شناخت (سطح روساختی) «نگرشی است که حکایت از بازدید رایج دارد و شکست و هنجارشکنی پیچیده‌ای در آن دیده نمی‌شود» (فالر و دیگر همکاران، ۱۳۶۹: ۹۷). این نوع نگاه که همان نگاه مردم عادی می‌باشد، صرفاً به مدلول‌های رایج پرداختند و معنا یا مفهومی را در فراتر از آن جستجو نمی‌کند (نبی‌لو، ۱۳۹۲: ۷۴). به عبارت روشن‌تر در این نوع شناخت با آوردن واژه‌ای در ظاهر کلام، قطب دیگر برای شاعر تداعی می‌شود. به عنوان نمونه اگر قطبی همیشه مثبت بوده، بار معنایی

خود را از دست نداده و بار معنایی جدیدی را به خود نمی‌گیرد. عدم تغییر بار ارزشی این‌گونه موارد و عدم گرایش به‌سوی مفاهیم یا مضامین جدید، از جملهٔ ارکان این نوع نگرش می‌باشد.



در این نوع نگاه، مرگ دارای بعدی منفی بوده و همگان نوعی ترس را در قبال با آن دارند. عدم تغییر نگرش در این باب مهم‌ترین خصیصه‌ای است که مانع از خلق هرگونه شناخت پدیدارشناسی در آن شده است. از این‌رو ترس از مرگ، تمام شدن زندگی به واسطهٔ آن، فنا شدن همه چیز، کوچ کردن از سرای هستی و از جمله ویژگی‌های این نوع نگاه می‌باشند. این نوع تقابل‌های روستا حکایت از تضاد واژگان در ظاهر کلام دارند که به‌نوعی در روبه‌روی یکدیگر قرار گرفته‌اند (پرسلر، ۱۳۸۶: ۳۷). هر چند تضاد ظاهری به نوبهٔ خود به‌سوی تضاد زیرساختی گام برمی‌دارد، اما به دلیل نمود واضح‌تر این نوع تضاد ظاهری با تقابل دوگانه زیرساختی تمایزی دارند. در این نوع تقابل‌ها واژه‌ها یا عباراتی به کار گرفته می‌شوند که با یکدیگر تضاد دارند و می‌توانند به دو صورت ظاهر شوند یا به صورت تک‌شاخه‌های مفرد و یا به صورت شبکه‌های همتراز. این نوع نگرش نشانگر وصف عرفی مرگ از دید امام می‌باشد و آن را برابر فهم توده مردم توصیف می‌کند. به عنوان نمونه در عبارت زیر واژه‌ها در تقابلی دوگانه در روبه‌روی یکدیگرند. گاه این تقابل‌ها تنها یک شاخه را در بر نمی‌گیرند، بلکه به تبعیت از یکدیگر به زنجیره‌ای از تقابل‌ها را با خود حمل می‌کنند. این نوع تقابل‌ها، شبکه‌های منظم را خلق می‌کنند که شبکه‌های همتراز نامیده می‌شوند. به عنوان نمونه به عبارت زیر بنگرید:

«فِي وَصِيهِ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْلَمْ يَا بَنِيَّ! إِنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لِلدُّنْيَا وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ» (نامه/۳۱).

از وصیت امام(ع) به فرزندش امام حسن(ع) (ای پسر من! بدان که تو برای آخرت آفریده شدی نه برای دنیا برای فنا نه برای بقا و ماندن، برای مرگ نه برای زندگی در این جهان آفریده شده‌ای! در این عبارات، می‌توان زنجیره‌ای از تقابل‌های دوگانه را مشاهده کرد. به نمودار زیر بنگرید:

آفریده شدن برای آخرت ← نه آفریده شدن برای دنیا
 آفریده شدن برای فنا ← نه آفریده شدن برای بقا
 آفریده شدن برای مرگ ← نه آفریده شدن برای زندگی

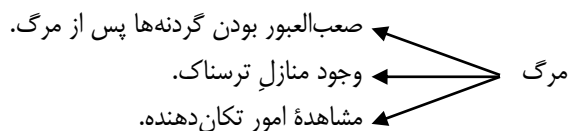
چنانچه دیده می‌شود این عبارات در رو به روی یکدیگر و به‌نوعی عطف به یکدیگرند و در کنار یکدیگر، شبکه‌ای هم‌پایه و همتراز را خلق کرده‌اند؛ اما نکتهٔ مهم آن که این تقابل‌ها همیشه به‌صورت عبارت نمود

نمی‌یابند. بلکه گاه ترکیبات، اصطلاحات، صفات و قیود به کار گرفته شده در کلام، تکمیل کننده زنجیره موجود می‌باشند. می‌توان بر آن بود که مثلاً صفات و حالاتی که جهت توصیف هر چه بهتر قطب مثبت یا منفی در کلام به کار گرفته می‌شوند، در واقع حلقه اتصال زنجیره‌ای جدید به شبکه همتراز می‌باشد. به عنوان نمونه در عبارات زیر:

«فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُودًا وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَالْوُقُوفِ عِنْدَهَا» (خطبه/۲۰۴).

بدانید بعد از مرگ گردنه‌های صعب‌العبور در پیش است و منازل ترسناک و تکان‌دهنده‌ای که هیچ کس نمی‌تواند در آنها بماند.

توان نماندن در گردنه‌های صعب‌العبور و تکان‌دهنده، همگی نشان از یک بُعدی بودن مفهوم مرگ در اینجا داشته و به معنای پایان‌بخش بودن زندگی است. لذا این نگرش معرفتی به دور از هرگونه سنت‌شکنی است و مرگ به‌راستی پایان‌بخش زندگی این دنیا است:

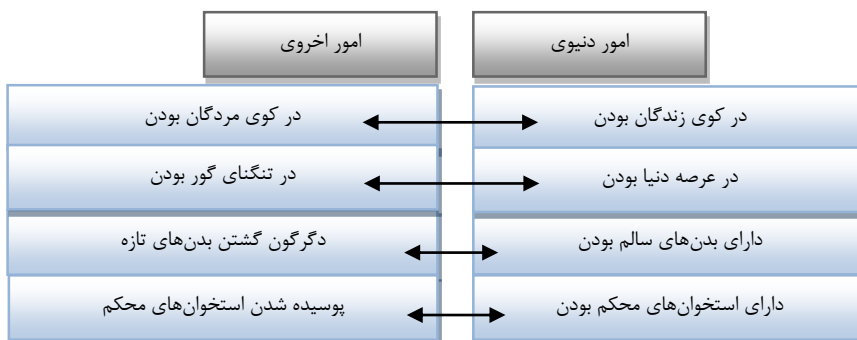


همگی زنجیره‌هایی هستند که به خلق این شبکه همتراز انجامیده‌اند. یا در عبارت زیر:

«وَ قَدْ غَوَدَرَ فِي مَحَلِّهِ الْأَمْوَاتِ رَهِينًا وَ فِي ضَيْقِ الْمَضْجَعِ وَحِيدًا وَ صَارَتْ الْأَجْسَادُ شَحِيحَةً بَعْدَ

بَضَّتِهَا وَالْعِظَامُ نَخْرَةً بَعْدَ قُوَّتِهَا وَ الْأَرْوَاحُ مُرْتَهَنَةً بِثِقَلِ أَعْبَائِهَا، مُوقِنَةً بِغَيْبِ أَنْبَائِهِ» (خطبه/۴۷۶).

در کوی مردگان گروگان است و در تنگنای گور تنها ... بدن‌های تازه و لطیف دگرگون گشته و استخوان‌های محکم و نیرومند پوسیده‌اند و جان‌ها در گرو بارهای سنگین (گناهان) خود هستند و خبرهای عالم غیب یقین یافته‌اند.

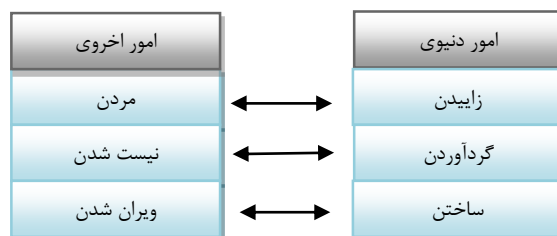


این‌گونه موارد را نوعی تضاد واژگانی در برمی‌گیرد. این نوع تضادها بیشتر در روایات تقابل‌ها دیده می‌شوند و افعال و واژه‌های استخدام‌شده به‌نوعی با یکدیگر تضاد دارند.

«إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ لِدُّوَا لِلْمَوْتِ وَ اجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَ ابْتُوا لِلْخَرَابِ» (حکمت/۱۲۷).

همانا خداوند متعال فرشته‌ای دارد که هر روز بانگ می‌سازند: برایید برای مردن گرد آورید برای نیست شدن، بسازید برای ویران شدن.

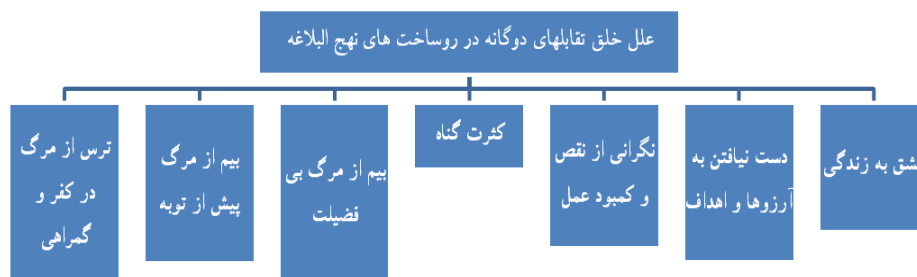
در این عبارت می‌توان سه تقابل زیر را مشاهده کرد. یک طرف از تقابل‌ها را امور دنیوی چون زبیدن، گرد آوردن و ساختن به خود اختصاص داده و طرف دیگر را اموری که به مرگ و رفتن ازین دنیا به خود معطوف داشته است:



نگاه معرفتی نگرشی است که حکایت از بازدید رایج دارد و شکست و هنجارشکنی‌ای در آن دیده نمی‌شود. این نوع نگاه که همان نگاه مردم عادی می‌باشد، صرفاً به مدلول‌های رایج پرداختند و معنا یا مفهومی را در فراتر از آن جستجو نمی‌کند (چندلر، ۱۳۸۷: ۹۷). به‌عنوان نمونه قطبی همیشه مثبت بوده، بار معنایی خود را از دست نداده و بار معنایی جدیدی را به خود نمی‌گیرد. عدم تغییر بار ارزشی این‌گونه موارد و عدم گرایش آنان به سوی مفاهیم یا مضامین جدید، از جمله ارکان این نوع نگرش می‌باشد.

← نگاه معرفتی عدم تغییر بار ارزشی مکان و مفاهیم موجود.

در این نوع نگاه، مرگ دارای بعدی منفی بوده و همگان نوعی ترس را در قبال با آن دارند. عدم تغییر نگرش در این باب مهم‌ترین خصیصه‌ای است که مانع از خلق هرگونه شناخت پدیدارشناسی در آن شده است. این نوع نگاه، نگاه عرفی و رایجی که نسبت به تمامی امور مابین مردم وجود دارد، سبب می‌شود که تقابل‌ها و تضادها بیشتر در روساخت کلام برجسته باشد تا در نهان آن. از جمله عواملی که سبب شده تا این تقابل‌ها در صورت کلام قرار بگیرند، عبارتند از:



از جمله عواملی که سبب این تقابلهای می‌شود، دست نیافتن به آرزوهاست:

«فَإِنَّ الْمَوْتَ... مُبَاعِدٌ طَيِّبَاتِكُمْ» (خطبه/۲۳۰). مرگ میان شما و هدف‌هایتان فاصله می‌شود.

نگرانی از نقص و کمبود عمل نیز گاه باعث می‌شود که انسان‌های با ایمان اعمال خود را ناچیز دیده و از این بابت نگرانند. علی(ع) می‌فرماید:

«تَبْتَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَعْمَلَ لِلْمَعَادِ وَيَسْتَكْثِرُ مِنَ الزَّادِ قَبْلَ زَهْوَقِ نَفْسِهِ وَ حُلُولِ رَمْسِهِ» (نامه/۳۱).

همین افزودن بر زاد و توشه همیشه مورد تأکید انبیا و اولیا بوده است و توشه را هر چه زیادت‌تر هم باشد، نسبت به طولانی بودن راه ناچیز شمرده‌اند.

یکی دیگر از عوامل نگرانی مؤمنان از مرگ زیادی گناهان است. حضرت علی(ع) می‌فرماید:

«چنان مباش که به خاطر گناهان زیاد خود مرگ را ناخوش داری» (همان: ۱۱۲).

اگرچه همه اقسام مرگ، مرگ‌اند؛ اما به لحاظ فضیلت با یکدیگر تفاوت دارند از زمین تا آسمان. علی(ع)، آرزومند شهادت بود و مرگ در بستر را دوست نمی‌داشت. او در این باره می‌گوید:

مرگ چنان با سرعت و جدیت در تعقیب ماست که چه ایستادگی کنیم و چه بگریزیم، بر ما دست خواهد یافت. با ارج‌ترین مرگ‌ها نزد من، کشته شدن با شمشیر (شهادت) است. «سوگند به خداوندی که جان فرزند ابوطالب در دست اوست، اگر هزار شمشیر بر سرم بخورد، برایم آسان‌تر از آن است که در بستر بمیرم و نه در راه فرمان خدا» (نامه/۲۷).

بیم از مرگ پیش از توبه نیز می‌تواند سبب خلق این تقابلهای باشد. امام علی(ع) می‌فرماید:

«مُسَوِّفٌ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجْلِ عَلَى أَعْظَمِ الْخَطَرِ» (حکمت/۱۵۰).

از آن‌جاکه انسان مدام در معرض خطا و گناه است، خدای مهربان بر اساس همین طبیعت غیرمعصوم انسان، برای جبران وی، همیشه توبه و عذر او را پذیرفته، بر گناهانش قلم عفو می‌کشد.

ترس از مرگ در کفر و گمراهی نیز مؤثر است:

«از خدا چنان‌که شایسته است، پروا کنید و بکوشید که جز بر مسلمانی نمیرید» (نامه/۳۲).

۲-۲. تقابل در ژرف ساخت

در این نوع تقابلهای تنها به تقابلهای ظاهری و سطحی بسنده نشده و در بطن اشعار، اندیشه‌ها، باورها و اعتقادات با یکدیگر کنش و واکنشی مضمحل دارند (فالر، ۱۳۸۱: ۵۹). در ژرف‌ساخت بیانات امام علی(ع) می‌توان به خوبی به نظاره نشست که شاعر در توصیف و تبیین مبانی اصلی موردنظر خود، مثل توکل، دوستی، رحمت الهی، دادگری، عقل، شجاعت، علم، انسانیت، توجه به آخرت، مرگ‌اندیشی و ... ابتدا این مفاهیم را بیان می‌کند، سپس یا با شیوه‌ای مستقیم (با آوردن توصیف‌هایی دال بر بی‌توکی، دشمنی، قهر الهی، ظلم، ابله‌ی، بددلی، بی‌علمی و نادانی، حیوانیت، توجه به دنیا، عدم مرگ‌اندیشی و ...) یا به‌طور غیرمستقیم (با کمک گرفتن از حمایت‌هایی که در تقابل با این مفاهیم اصلی قرار می‌گیرند)، تقابلهای

دوگانه زیادی به ذهن آن حضرت تداعی شده است و دست به خلق تقابلهای دوگانه می‌زند. چرا که به حکم مثل مشهور «تعرف الاشياء باضدادها» هر چیز با ضدش شناخته می‌شود؛ بنابراین علاوه بر سطح روساختی و ظاهری کلام، می‌توان در ژرف‌ساخت آنها هم این تقابلهای دوگانه تداعی شده را نیز مشاهده کرد. در لایه ژرف‌ساختی بیشتر این اشعار، تقابل عشق و عقل کاملاً محسوس است. ژرف‌ساخت اکثر عبارات، حول محورهای آخرت، زودگذری دنیا، دین، دادگری، خداوند و ... می‌چرخند و همه مطالب بیان شده، استدلال‌ها و تمثیل‌ها سرانجام رو به سمت این مفاهیم دارند که مفاهیم اساسی و پایه‌های بیانات امام علی(ع) را تشکیل می‌دهند. به عنوان نمونه می‌توان شعر زندگی را نیک می‌دانم، تماماً تقابلی داشت که در ژرف ساخت شعر جریان دارد.

۲-۱-۲. نگرش پدیدارشناسی

این رویکرد وقتی در سطح افقی، یعنی سطح همترازی اعمال می‌شود، شبکه‌های همتراز عجیب و غریبی بر ذهن شاعر تداعی می‌شوند (چندلر، ۱۳۸۷: ۶۹)؛ در عرفان «بخش عمده‌ای از گزاره‌هایی که در سطح‌هایی به‌ظاهر کفرآمیز دیده می‌شوند، ناشی از چنین رویکردی به مقوله‌های دوگانه است» (میرباقری فرد، ۱۳۸۹: ۳۹). از این رو به لحاظ پدیدارشناسی ممکن است تغییراتی در بار ارزشی قطب‌های مقولات روی دهد. مثلاً ممکن است جای «کفر» که بار منفی دارد با «ایمان» که بار مثبت دارد عوض شود. این ساختار شکنی در مقولات دوگانه شدیداً تفسیر محور است و با نگرش پدیدار شناسی گره خورده است و این است که کفر، ممدوح یا پسندیده تداعی شود. در چنین مواردی، توجه به مصادیق کفر، برای مثال نشانگر آن است که در تفکر عرفانی بار ارزشی مصداق به هیچ‌وجه تغییر نمی‌کند. تغییر تنها در تأویل مصداق و تفسیر آن روی می‌دهد. در همین سطح، این همترازی و قواعد حاکم بر آن موجب پدید آمدن شبکه‌ای از عناصر در کنار یکدیگر می‌شود که همگی ممکن است به‌طور یک‌دست تغییر یابند. در هر شبکه همتراز مجموعه‌ای از قطب‌های هم‌نام، به‌طور پیوسته، در کنار هم بر سازنده نگرش معرفتی یا پدیدار شناسی ویژه‌ای هستند. وجه معرفتی شبکه‌های همتراز تفسیری ثابت و قطعی از قطب‌ها به دست می‌دهد؛ یعنی کفر همواره و به‌طور قطعی مذموم است؛ اما وجه پدیدار شناسی شبکه‌های همتراز تفسیری متغیر و پویا از قطب‌ها به دست می‌دهد و به این ترتیب ممکن است کفر در مواردی خنثی یا حتی ممدوح تداعی شود (آشوری، ۱۳۸۵: ۵۹). تقابلهای دوگانه را به تعبیر بارت می‌توان تقابل غالب و مغلوب خواند (اسکولز، ۱۳۸۳: ۹۳)؛ اما وصف مرگ به همین جا ختم نمی‌شود. مرگ تنها گذرگاه جهان غیب است. پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله علیه و آله و سلم، زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری نامیده است؛ یعنی مرگ دریچه‌ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت. فلاسفه بزرگ اسلام همچون ابن‌سینا و سهروردی، تعلق روح را به جسم، مانع توجه او به کمال و نقص روحی خود دانسته و همین عامل را دلیل غفلت او از لذات روحانی و رنج‌های عقلانی می‌دانند (ر.ک، آقایانی چاوشی، ۱۳۹۴: ۷۶). این نگرش نیز در نهج‌البلاغه دیده می‌شود. مولای متقیان می‌گوید:

«لَوْ قَدْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَّ غَتْمٌ وَوَهَيْتُمْ وَوَهَيْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ وَ لَكِنَّ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا وَ قَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ» (خطبه/۲۰).

مرگ، ما را با دنیای تازه‌ای روبه‌رو می‌کند که همهٔ عوالم آن برای ما شگفت‌انگیز و ورود به این دنیای جدید، تنها با برافتادن پرده‌ای امکان می‌یابد که به دست مرگ فرو افتد. نگرش پدیدارشناسی ← عدم پایان‌ناپذیری دنیا و عدم یک‌بعدی. و نیز می‌فرمایند:

ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بشنوید که: هر که می‌میرد در حقیقت نمرده است و اگر در ظاهر پوسیده می‌شود در باطن چیزی از ما پوسیده نمی‌شود بلکه پایدار می‌ماند (همان: ۴۱).
مرگ از همان آغاز حضورش ارزش‌ها را وارونه می‌کند. ما در این دنیا، خلق را می‌بینیم و حق را نمی‌بینیم؛ با مجاز آشناییم و از حقیقت بیگانه و لذا ارزش‌ها و ارزش‌گذاری‌های ما بر اساس معیارهای حیات مادی و دانش محدود دنیوی است. با حضور مرگ، عالم غیب نمایان گشته، معیارها و بینش‌های دیگری اساس ارزش‌ها و ارزیابی‌های ما قرار می‌گیرند و لذا، انسان دست پشیمانی می‌گردد و از دل‌بستگی‌های خود دست می‌شوید و آرزو می‌کند که ای کاش او به‌دنبال این دنیا نمی‌رفت:
«وَ اللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَذَى أُمِّهِ» (خطبه/۵).

به خدا قسم پسر ابی‌طالب به مرگ از طفل به پستان مادرش مأنوس‌تر است.
حضرت از نیت‌های بسیاری از آنان که مقصودشان صرفاً حکومت ظاهری و ریاست دنیوی بوده مطلع و همه را ردّ کرد و در خطبه‌اش فرمود: هنوز موقعیت حکومت الهی برای من زمینه پیدا نکرده و راه هموار نشده و مانند لقمه‌ای است که گلوگیر شود و یا مانند میوه‌ای است که در غیر موقع رسیدن، آن را از درخت بچینند. من برای برداشتن تاج مفاخرت و غرور دنیا حکومت نمی‌کنم و برای حرص به مملکت‌داری حاکم نمی‌شوم و تقیه و سکوت من هم بر اساس خوف از مرگ نیست. سپس این جملهٔ غراء را می‌فرماید و به‌دنبالش می‌گویند: «بَلِ انْدَمَجْتُ عَلَى مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرُّبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْضِيَّةِ فِي الطُّوَى» (همان). ترجمه: ولی من چنان بر علوم مخفیّه دست یافتم و حقائق اسرار با وجود من درهم آمیخت که اگر لب بگشایم و پرده بردارم دل‌های شما مانند ریسمان‌های بلند در چاه‌های عمیق به تکان خواهد افتاد» (همان: ۳۴). (طوی و طویة به معنی چاه است و ممکن است در عبارت «فی الطوی البعیده» طوی بر وزن علی باشد و طوی به معنی مشک است؛ در این صورت البعیده صفت به حال متعلق موصوف است، ای فی الطوی البعیده محلها و مرقها؛ یعنی مثل مشک‌هایی که در چاه‌های بعیده القعر والمحل، مقر و محلش باشد).
علاقه و شوق امیرالمؤمنین به خدا او را مشتاق مرگ می‌کند و عشق لقای خدا او را مانند انس طفل به پستان مادر مأنوس با مردن می‌دارد و لذا در وقتی که شمشیر ابن ملجم مرادی بر فرقه‌ش نشست صدا زد:

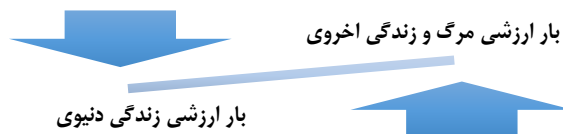
بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ؛ سوگند به پروردگار کعبه که فائز شدم و گوهر مقصود را به دست آوردم.

از سوی دیگر کاربست نگرش پدیدارشناختی در سطح همترازی نتایج متفاوتی به بار می‌آورد. این رویکرد وقتی در سطح افقی، یعنی سطح همترازی اعمال می‌شود، شبکه‌های همتراز عجیب و غریب به وجود می‌آید. به این ترتیب، وقتی نگرش پدیدارشناختی در سطح افقی به کار می‌رود، مجموعه‌ای از عناصر، در کنار یکدیگر و درون یک شبکه قرار بگیرند. پس کافی است برای مثال «می» از منظر پدیدار شناختی بار مثبت پیدا کند، آن‌گاه تمامی عناصر همتراز با آن در سطح افقی تغییر بار می‌دهند و بدین ترتیب قمار، قمارخانه خرابات، میخانه، پیر مغان، مستی، ساقی، جام، ساغر و هم آن چیزی ممکن است با این شبکه تداعی شود. به ناگاه تغییر بار مثبت پیدا می‌کند تا اصل پیوستگی در شبکه همتراز لحاظ شود. «بخش عمده‌ای از گزاره‌هایی که در سطح‌هایی به ظاهر کفرآمیز دیده می‌شوند، ناشی از چنین رویکردی به مقوله‌های دوگانی است» (میرباقری فرد و جونقانی: ۱۳۸۹: ۲۹). وجه معرفتی شبکه‌های همتراز، تفسیری ثابت و قطعی از قطب‌ها به دست می‌دهد؛ یعنی کفر همواره و به‌طور قطعی مذموم است؛ اما وجه پدیدارشناختی شبکه‌های همتراز تفسیری متغیر و پویا از قطب‌ها به دست می‌دهد و به این ترتیب ممکن است کفر در مواردی خنثی یا حتی ممدوح تلقی شود. در همین نوع از تقابل‌ها است که می‌توان شاهد جهت‌گیری گوینده، شاعر و یا نویسنده متن به سوی یکی از دو قطب تقابل بود. این جهت‌گیری به دلیل دید شهودی مولای متقیان به مسئله مرگ و ویژگی‌های آن است که نسبت به مرگ مشتاق‌تر از زندگی و حیات دنیوی است:

«وَ اللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِدُنَى أُمِّهِ» (خطبه/۵).

به خدا قسم پسر ابی‌طالب به مرگ از طفل به پستان مادرش مانوس‌تر است.

این نگرش باعث می‌شود که قطب مخالف ارزشی فراتر به نسبت قطب اصلی بیابد. از این رو قطب مخالف (مرگ) بالاتر از قطب اصلی (نگرش معرفتی و دنیوی) قرار می‌گیرد؛ بنابراین قطب ناپیدا و مجهول برای انسان بالاتر از قطب پیدا و محسوس قرار می‌گیرد.



این نوع شناخت، حاکی از شناخت پدیدارشناسی است که حضرت برخلاف دیگران به آن می‌اندیشد به عبارتی ساده‌تر، اگر نگاه رایج، ترس از مرگ است، حضرت با شوقی وافر، به سوی آن گام بر می‌دارد این نوع شناخت حاکی از ایمان بالای ولی به خداوند و روز جزا و رسیدن به آغوش محبوب خویش می‌باشد. از این رو می‌توان در این جا و در جاهای دیگر شاهد شکست شناخت مصرفی رایج بوده و نوعی شناخت پدیدارشناسی را مشاهده کرد. این نوع نگرش را می‌توان در عبارت زیر نیز مشاهده کرد:

«وَاللّٰهُ مَا فَجَّأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ، وَمَا كُنْتُ أَلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَّ وَطَالِبٍ وَجَدَّ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ» (نامه/۴۲۵).

قسم به خدا، هیچ چیز مانند مرگ نیست که ناگهان به من برسد و من از آن کراهت داشته باشم و چیزی از آن بر من آشکار نمی‌گردد که آن را نشناخته و از آن امتناع داشته باشم. من در رسیدن به مرگ، مانند کسی هستم که هنگام شب تشنگی بر او چیره شده و اکنون به آب رسیده که در آرزوی چیزی است و این که مطلوب خود را یافته است.

بدیهی است که امام در اثر شهود و شناختی که نسبت به مرگ دارد، خود را چنان مشتاق مرگ می‌بیند که گویی در انتظار مطلوب و محبوب خویش است. این دیدگاه، نگرشی سنت‌شکن نسبت به تمامی زاویه دیدهای مرسوم و عرفی دارد. از این رو گویی ارزش‌ها در دید حضرت دگرگون شده است و مرگ و پایان این زندگی دنیوی، دارای چنان ارزشی در دید امام است که جای لذت آن را هیچ چیز نمی‌تواند بگیرد. همین تغییر ارزش‌ها سبب خلق نگاه پدیدارشناسی امام به نسبت دید معرفتی و رایج شده است. جهت‌گیری خود امام نیز به سوی مرگ به نسبت زندگی دقیقاً حاصل همین نوع نگرش است.

به کارگیری شمایل به کار رفته در عبارت نیز، همچون تأییدی است که بر سخن گوینده فرود می‌آید. هر چند که این عبارت به طور کامل نگاه پدیدارشناسی را آشکار می‌سازند؛ اما گاه این نوع شناخت را می‌توان در بعضی از اصطلاحات، واژگان و ترکیباتی را که حضرت در کلام خود به کار گرفته نیز مشاهده کرد. به عنوان نمونه ترکیب برق نجات در عبارت زیر:

«وَ خُذْ مَا يَتَّبِعِي لَكَ مِمَّا لَا تَتَّبِعِي لَهُ، وَ تَسِّرْ لِسَفَرِكَ، وَ شِمِّ بَرْقَ النَّجَاةِ، وَ ارْحَلْ مَطَايَا التَّشْمِيرِ» (خطبه/۲۲۳).

بگیر آن چرا که برای تو جاودانی است. از آن چه که برای آن گواهی ماند و برای سفر خود آماده باش و بیدار و بین که برق تجارت از کجا درخشیدن می‌گیرد و با آماده کردن موکب سفر، آماده کوچ از این دنیا باش.

برق نجات استعاره از مرگ است که ترکیب موردنظر ترکیب اضافی اختصاصی است و مضاف‌الیه نشانگر نگرش پدیدارشناسی مولای متقیان می‌باشد.

۲-۲-۲. نگرش هستی‌شناختی

در نوع دوم تقابل‌های ژرف‌ساختی در عبارات نهج البلاغه، مخاطب با سطح دیگری از تداعی روبه‌رو می‌شود. در این سطح نه تداعی‌های معرفتی و نه تداعی‌های پدیدارشناختی، هیچ‌کدام حاکم نیست (نبی‌لو، ۱۳۹۲: ۶۴). در مرتبه هستی‌شناختی که در ساحت عدم یا توحید محض واقع است، اساساً تمایزی بین تقابل‌های دوگانه وجود ندارد (ساکالوفسکی، ۱۳۸۴: ۲۳۶). در مرتبه هستی‌شناختی که در ساحت عدم یا توحید محض واقع است. اساساً تمایزی بین مصادیق وجود ندارد. تمایز به زعم عرفا بر ساخته دنیای دون و جهان رنگ است. در ساحت هستی‌شناختی، تقابل از میان برمی‌خیزد، کفر و ایمان هر دو واقعیت واحدی می‌یابند و

چنین تمایزی اساساً جایگاهی نخواهد داشت. البته سنایی تأکید می‌کند که تنها در این ساحت است که تمایزها و تفاوت‌ها از میان می‌رود و چنانچه در ساختی دیگر تمایز کفر و دین لحاظ نشود به بیان خود سنایی عامل آن «جهل» است و لاغیر.

نه ز توحید، بل ز شرک و شکی است / که به نزد تو دین و کفر یکی است (سنایی، ۱۳۶۲: ۲۴۲).

مولای متقیان، مرگ را از زندگی جدا نمی‌داند. آن که مرگ را نشناسد. در حقیقت زندگی را نمی‌شناسد و کسی که زندگی را بشناسد، مرگ را نیز در حد توان شناخته است. این نکته را فرزنانگان تاریخ همیشه مورد تأکید قرار داده‌اند. این حقیقت را اهل کلام با تعبیر تجدد امثال و عرفای اسلام بر اساس عدم‌امکان تکرار در تجلی الهی و صدرالمتألهین بر اساس حرکت جوهری مطرح کرده‌اند؛ بنابراین مرگ نیز همانند زندگی، برای این جهان خاکی به منزله عنصر ترکیبی و درون‌مایه است. علی (ع) در جای‌جای نهج‌البلاغه ما را به این حقیقت آشکار توجه می‌دهد که نمونه‌ای از آن‌ها را در این‌جا می‌آوریم:

«وَأُحْذِرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنْزِلٌ قُلْعَةٌ وَلَيْسَتْ بِدَارٍ نُجْعَةٍ قَدْ تَزَيَّنَتْ بِغُرُورِهَا وَ غَرَّتْ بِزِينَتِهَا دَارُهَا هَانَتْ عَلَى

رَبِّهَا فَخَلَطَ حَلَالُهَا بِحَرَامِهَا وَ خَيْرُهَا بِشَرِّهَا وَ حَيَاتُهَا بِمَوْتِهَا وَ حُلُوهَا بِمُرِّهَا» (خطبه/۱۱۳).

مولای متقیان زندگی و مرگ را درآمیخته با یکدیگر می‌داند که حلال آن با حرامش، خیر آن با بدیش، حیات و زندگی با مرگ و تلخیش نیز از شیرینی‌اش جدا نیست. این همان وحدت متضادی است که عرفای ما به آن معتقد بودند. این نوع نگرش قطب مخالف و موافق را در ردیف یکدیگر قرار می‌دهد و نشانگر آن است که در قطب مثبت و منفی، آمیزشی جدانشدنی دارند و هر دو در همدیگر تنیده شده‌اند؛ بنابراین عدم وجود یکی به معنای بی‌ارزشی قطب دیگر است و بالعکس وجود یکی به معنای ارزش یافتن قطب دیگر است. همچون روشنی و تاریکی که وجود یک به معنای بایستگی دیگری است.

۲-۳. کاربرد تمثیل‌ها و ضرب‌المثل‌ها

تمثیل نوعی روایت منثور یا منظوم است که نویسنده در آن عوامل، وقایع و گاهی نیز محیط آن را ابداع می‌کند تا در سطح ظاهری یا اولیه روایت، یک معنای منسجم ایجاد کنند و همان حال، دال بر یک نظام معنایی ثانویه مرتبط باشند. تمثیل شگردی روایی است که در هر فرم یا گونه ادبی می‌توان از آن استفاده کرد. این شگرد ادبی، ابهامی هنری دارد و نیازمند تأویل است. ابهام آن، آگاهانه و عمدی است و گوینده، اندیشه یا پیام خود را گاه به دلایل مختلف از بیان مستقیم در لفافه قصه می‌پیچد و گاه برای ایجاد تأثیر و ماندگاری معنی، آن را غیرمستقیم و در قالب حکایت بیان می‌کند (شیری، ۱۳۸۹: ۵۳). در تمثیل، اصالت با موضوعی است که مثال یا قالب روایی برای تجسم‌بخشی و عینیت دادن به آن، به عرصه آورده شده است. به این خاطر است که به قول ساموئل جانسن (۱۷۰۹-۱۷۸۴) تشبیه مانند خطوطی است که در نقطه‌ای به هم می‌پیوندند و مبدأ این خطوط هر چه دورتر باشد، بهتر است. «وضعیت تمثیل مانند موقعیت دو خط موازی است که در کنار هم ادامه می‌یابند، ولی هرگز به هم نمی‌پیوندند» (ولک، ۱۳۷۳: ۱۴۸/۱). تمثیل‌ها

و ضرب المثل‌ها نیز از جمله عناصری هستند که در تأیید و تثبیت مطالب در ذهن خواننده نقش بسیار مؤثری دارند. بدون شک تمثیل‌ها نیز در نهج البلاغه بی‌کاربرد نبوده‌اند. یکی از ابزارهایی که می‌توان تقابل‌های دوگانه را به نحو شایسته‌تری به نمایش گذاشت، تمثیل است. در نهج البلاغه نیز خواسته یا ناخواسته، تقابل‌های دوگانه به وسیله تمثیل‌ها، به آشکاری هر چه بیشتر معانی کمک شایانی کرده است:

«فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ وَالْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ قَوَّضُوا مِنَ الدُّنْيَا تَقْوِيضَ الرَّاحِلِ وَطَوَّعُوا طَيِّئَ الْمَنَازِلِ»

(خطبه/۱۷۶).

همچون کسانی باشید که پیش از شما رفتند و کسانی که پیش روی شما مردند، همچون مسافرانی که خیمه خویش را بر می‌کنند. خیمه خود را از دنیا برکنند و همچنان که منزل‌ها پیموده می‌شود آن را پیمودند و رفتند.

کسانی که قبل از شما رفتند و مردند.

←

مسافرانی که خیمه خویش را بر می‌کنند و می‌روند.

←

این دو همانند دو خط موازی هستند که در راستای یکدیگر در حال حرکت‌اند و همدیگر را قطع نمی‌کنند و هم‌تراز یکدیگر در حال حرکت می‌باشند. از این رو با عنایت به این که یکی از کاربردها و اهداف به‌کارگیری تمثیل، محسوس کردن امری معقول است، لذا امام نیز جهت ملموس کردن و محسوس کردن پدیده مرگ در نظر عمومی و قابل فهم کردن ویژگی‌های آن از تمثیل استفاده کرده‌اند؛ بنابراین ذهن مخاطب با درک مفهوم محسوس، ناخودآگاه به طرف مفهوم معقول کشیده شده و آن معنا نیز برایش تداعی می‌شود. و یا در جای دیگر:

«وَتَبِعَ جَنَازَةً فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ فَقَالَ كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ وَكَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفْرًا عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ نُبَوِّئُهُمْ أَجْدَانَهُمْ وَنَأْكُلُ تَرَائِثَهُمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ وَرُمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ» (حکمت/۱۲۲).

در وصف عرفی مرگ، این بیان مولای متقیان، در اوج زیبایی است که می‌فرماید:

ان الموت لزائر غير محبوب و واطر غير مطلوب و قرن غير مغلوب (خطبه/۲۰).

مرگ مهمانی است ناخوشایند! که ناخواسته از یار و دیارمان جدا می‌کند. حریفی که کسی هم‌اوردش نیست:

«وَأَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنَزَلٌ قُلْعَةٌ وَ لَيْسَتْ بِدَارٍ نُجْعَةٌ قَدْ تَزَيَّنَتْ بِعُرُورِهَا وَ غَرَّتْ بِزِينَتِهَا دَارُهَا هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا فَخَلَطَ خَالَئَهَا بِحَرَامِهَا وَ خَيْرَهَا بِشَرِّهَا وَ حَيَاتَهَا بِمَوْتِهَا وَ حُلُوكَهَا بِمَرِّهَا» (خطبه/۱۱۳).

در این بیان رسا، مولای متقیان ما را با حقیقت دنیا آشنا می‌سازد تا دل در آن نبندیم. برای این که منزلگاه سفر است، نه سرای اقامت. جلوه‌اش بر غفلت استوار است و جمالش بر فریب. بساطی است که نزد خدا ارج و منزلت ندارد؛ زیرا که حلال آن با حرام آمیخته و خیرش همراه شر بوده و زندگی‌اش با مرگ هم‌آغوش است و تلخ و شیرینش جدا از هم نیستند. در این جا دو تمثیل همزمان با هم مرگ را توصیف می‌کنند. مرگ با تشخیص به کار رفته به صورت انسانی تجسم یافته است و با تمثیل‌های به کار گرفته شده، مهمان و حریفی فرض شده است که ناخوشایند بوده و حریفی برای آن نیست. ناخواسته جدا شدن ما از یار و دیارمان توسط این مهمان و یا هم‌آورد نداشتن این حریف ویژگی‌هایی هستند که مفهوم انتزاعی مرگ را در دید مخاطبان ملموس و محسوس می‌کند.

مرگ زندگی انسان را به پایان می‌رساند.

مهمانی ناخوشایند که ناخواسته ما را از یار و دیارمان جدا می‌کند.

حریفی که وی را هم‌آوردی نیست.

این سه مفهوم هم‌تراز با یکدیگر در حال حرکت‌اند و یکدیگر را نیز قطع نمی‌کنند.

۳. نتیجه‌گیری

هر متن دربردارنده دسته‌ای از تقابلهاست که در راستای انسجام متن و ساختار آن عمل می‌کند. اندیشه در ساختار نظام تقابل‌ها و عمدتاً در نظام‌های دوگانه به نوعی انسجام است می‌یابد. زبان به مثابه نظامی از نشانه‌هاست. نشانه‌ای موجود در آن به ویژه دو به دو در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند. طبق این اصل، تفکر بشر بر بنیاد تناقض و تباین استوار است. گفته می‌شود که بشر برای تعریف هر پدیده به اصل تضاد روی می‌آورد و با آن مأنوس است؛ شب و روز، خوب و بد، زشت و زیبا، سیاه و سفید... بر همین اساس ساختارگرایان، منتقدان را تشویق می‌کنند تا در بطن آثار بیشتر در جست‌وجوی تضادها باشند. در بیانات امام علی(ع) در نهج‌البلاغه نیز تقابل مرگ و زندگی به‌وفور یافت می‌شود. با توجه به بررسی صورت گرفته، در نهج‌البلاغه به طریق عمده می‌توان تقابل‌های دوگانه را در سه جهت مشاهده کرد:



یکی در سطح روساختی که بیشتر معطوف به تضادهای ظاهری و تقابل‌های سطحی مابین مسأله مرگ و زندگی بود و تغییر بار ارزشی خاصی در آن روی نداده بود؛ بنابراین نگرش مرگ در کلام امام علی پایان‌بخش زندگی دنیوی به شمار آمده و این همان دیدگاه عوام نسبت به مرگ بود. شاخه دیگری که مسئله مرگ در آن بررسی گردید، نگرش پدیدارشناسی امام بود که بر طبق آن بار ارزشی مفهومی مرگ تغییر کرده و به جای این که سرانجام دهنده زندگی دنیوی نیست، بلکه سرآغازی خوب برای مرحله‌ای که گوینده کلام (امام علی) هرچه بیشتر راغب رسیدن به آن است و اشتیاق رسیدن خود را به آن بیشتر از میل یک طفل به مادر خود بیان می‌دارد؛ اما در شاخه دیگر که نگرش هستی‌شناسی مولای متقیان می‌باشد، حکایت از آمیزش مرگ و زندگی توأمان به یکدیگر دارد که از یکدیگر جداشدنی نیستند. این نگرش همان دیدگاه عرفاست که تاریکی و روشنی، مرگ و زندگی، ایمان و کفر و ... در وحدتی می‌یابند که یکی سوای دیگری بی‌معناست. در این تقابل‌ها تمثیل از جمله شگردهایی است که بهترین کمک را به امام در جهت محسوس کردن و عینیت‌بخشی به مفاهیم انتزاعی همچون مرگ و شاخصه‌های آن کرده است؛ بنابراین با در نظر گرفتن نظریه تقابل‌های دوگانه و واکاوی آن در نهج‌البلاغه می‌توان بر آن بود که امام علی در بیاناتش خواسته یا ناخواسته ویژگی‌های این نظریه را به کار گرفته است و علاوه بر نگرش مرسوم و رایج مابین عوام، گاه جهت‌گیری‌هایی به سوی تغییر بار ارزشی دو قطب تقابل‌های دوگانه داشته و ارزش مرگ گاه بالاتر از زندگی دنیوی قرار می‌گیرد و یا در وحدتی همتراز با زندگی در یک راستا قرار می‌گیرد. این دیدگاه‌ها حاصل نگرش شهودی امام بوده که توانسته چنین تقابل‌های زیادی را به نمایش بگذارد.

منابع

- نهج البلاغه. (۱۳۶۸). ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- آقایانی چاوشی، جعفر. (۱۳۹۴). پژوهش‌هایی در آثار علمی و فلسفی ابن‌سینا. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- احمدی، بابک. (۱۳۷۱). ساختار و تأویل متن. دو جلد. تهران: مرکز.
- اسحاقیان، جواد. (۱۳۸۴). «نقد ساختاری کلیدر». نشریه نایف. سال ششم. شماره ۲۸، ۲۱-۹.
- اسکولز، رابرت. (۱۳۸۳). ساختارگرایی در ادبیات. ترجمه فرزانه ظاهری. چاپ دوم. تهران: آگاه.
- برتنس، هانس. (۱۳۷۰). مبانی نظریه ادبی. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: ماهی.
- برسر، چارلز. (۱۳۸۶). درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی. ترجمه مصطفی عابدینی فرد. تهران: نیلوفر.
- چندلر، دانیل. (۱۳۸۷). مبانی نشانه‌شناسی. ترجمه محمد پارسا. چاپ چهارم. تهران: سوره مهر.
- سنایی، محدود بن آدم. (۱۳۶۲). دیوان سنایی. مقدمه و حواشی توسط مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- شیرینی، قهرمان. (۱۳۸۹). «تمثیل و تصویری نو از کارکردها و انواع آن». دوفصلنامه کاوش‌نامه ادبیات فارسی. سال یازدهم. شماره ۲۰، ۵۴-۳۳.
- صنعتی، محمد. (۱۳۸۸). مرگ (مجموعه مقالات). مترجمان امیر احمدی آریان و همکاران. تهران: اوقاف و امور خیریه.
- فالر، راجر، یاکوبسن، رومن و لاج. دیوید. (۱۳۶۹). زبان‌شناسی و نقد ادبی. ترجمه مریم خوزان و همکاران. تهران: نی.
- مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۸۳). دانش‌نامه نظریه ادبی معاصر. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
- میرباقری فرد، علی اصغر و آگون جونقانی، مسعود. (۱۳۸۹). «تحلیل سطح بر مبنای تفکیک وجودشناسی و معرفت‌شناختی». نشریه ادب پژوهی. شماره ۱۳، ۶۰-۲۹.
- میرباقری فرد و نجفی، سید علی‌اصغر، زهره. (۱۳۸۸). «بررسی الگوی نشانه‌شناختی پیرس در زبان عرفانی مولانا». بوستان ادب. سال اول. شماره ۲، ۱۵۶-۱۳۳.
- نبی‌لو، علیرضا. (۱۳۹۲). «بررسی تقابلی‌های دوگانه در غزل‌های حافظ». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی. بهار. دوره ۲۱. شماره ۷۴ (۱۹)، ۹۹-۶۱.
- ولک، رنه. (۱۳۷۳). تاریخ نقد جدید. ترجمه سعید ارباب شیرانی. تهران: نیلوفر.